



۵ سال پس از اشغال نظامی عراق

۵ سال پیش، امپریالیسم آمریکا در جهت تحقق سیاست توسعه طلبانه خود در منطقه خاور میانه، به منظور سلطه انحصاری بر بازارها و منابع انرژی این منطقه، جنگی وحشیانه راعلیه عراق آغاز نمود. نیروهای نظامی آمریکا به همراه متحدین خود، این کشور را به اشغال نظامی در آوردند.

بوش، به عنوان نماینده سیاسی و مجری سیاست های امپریالیستی انحصارات آمریکائی، برای سرپوش نهادن بر هدف واقعی از این لشکر کشی نظامی و فریب توده های مردم آمریکا، ادعاهای سرتاپا کذبی را مطرح کرد، که لااقل امروز دیگر حتی بر ناآگاه ترین مردم آمریکا نیز روشن شده است. نخست این که ادعا کرد وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق و در دست رژیم صدام، خطری برای امنیت مردم آمریکا و صلح جهانی ست. این ادعای کذب به زودی برهمگان آشکار گردید و معلوم شد که سلاح کشتار جمعی در عراق وجود نداشته است و از این بابت نه امنیت مردم آمریکا مورد تهدید بوده و نه صلح جهانی. اما آن چه با این لشکرکشی بار دیگر اثبات گردید، جنگ طلبی و سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا بود. ثانیاً- بوش ادعا می کرد که برای نجات مردم عراق از شر استبداد صدام و برپائی رژیم های لیبرال در خاور میانه، اقدام به اشغال عراق نموده است. به ویژه پس از برملا شدن ادعای کذب نخست، این ادعای دوم برجسته تر گردید و ارتش اشغالگر آمریکا، ارتش نجات بخش مردم عراق از یوغ رژیم ستمگر صدام معرفی گردید.

متحدین داخلی ارتش های اشغالگر، نظیر سران گروه های ناسیونالیست کرد عراق، بنیاد گرایان اسلامی شیعه در مجلس اعلای اسلامی و حزب الدعوه که در ازای همدستی با ارتش های اشغالگر، به نان و نوائی رسیده بودند، نقش "آزادی بخش" ارتش آمریکا و دمکراسی ادعائی بوش را ستودند و سوگند یاد کردند که ارتش های اشغالگر هدفی جز استقرار دمکراسی در عراق و خاور میانه ندارند. جارچیان ایرانی دمکراسی ادعائی بوش نیز به مردم ایران وعده می دادند که به زودی ارتش آزادیبخش آمریکا، آنها را نیز از شر رژیم ستمگر جمهوری اسلامی نجات خواهد داد. اینان نیز در آن ایام، ضمن ستایش از ارتش آمریکا در اشغال نظامی عراق، برای حمله نظامی و اشغال ایران لحظه شماری می کردند. اکنون ۵ سال از آن ایام گذشته است. هدف

در صفحه ۲

دیک چنی و رویای پیروزی ناتو در افغانستان

دیک چنی، معاون رئیس جمهور آمریکا که اول فروردین به افغانستان سفر کرده بود، پس از دیدار با کرزی رئیس جمهور افغانستان، ضمن ستایش از نقش سربازان ناتو در مبارزه با "تروریسم و بنیادگرایی"، به خبرنگاران گفت "ناتو برای پیروزی در افغانستان به نیروی بیشتر نیاز دارد".

نزدیک به هفت سال از اشغال نظامی افغانستان توسط یک ائتلاف امپریالیستی به رهبری آمریکا می گذرد. هفت سال پیش، امپریالیست های راهزن و توسعه طلب، به بهانه "مبارزه با تروریسم" و با استفاده از پیشرفته ترین ابزارهای نظامی و جنگنده بمب افکن های جهان، پس از آن که روزهای متوالی، خرابیها بمب و موشک بر سر مردم افغانستان فرو ریختند، پس

در صفحه ۳

مجلس هشتم، صف بندی ها و پیامدهای آن

بالاخره پس از ماه ها کشمکش میان جناح های درون رژیم، انتخابات فرمایشی مجلس ارتجاع در تاریخ ۲۴ اسفند ۸۶ برگزار گردید. به رغم همه تمهیدات، تبلیغات و فضا سازی هایی که رژیم در طول چند ماه گذشته برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای انجام داد، چراغ انتخابات مجلس هشتم یکی از بی فروغ ترین انتخابات دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بود. توده های زحمتکش ایران با تحریم انتخابات و عدم حضور در پای صندوق های رای توانستند گامی به پیش بردارند. بدون شک تحریم گسترده انتخابات، علاوه بر تقویت روحیه و توان مبارزاتی کارگران و زحمتکشان، افزایش اعتماد به نفس توده ها را نیز در مقابله با رژیم به همراه خواهد داشت.

در صفحه ۴

کودکان کار

پدیده ای که جمهوری اسلامی چیزی از آن نشنیده

اگر موضوع کودکان کار و دردها و آلام آن ها، کودکانی که بخش بزرگی از آن ها به کودکان خیابانی معروف هستند، شوم ترین پدیده در دوره ی حاکمیت اسلامی نباشد، بی شک یکی از پدیده ای که تا چند سال پیش از سوی مقامات حکومتی حتی انکار می شد، امروز به آن چنان معضلی تبدیل گشته است که حتی این آدم ها را که به عمد خود را به کوری می زنند، مجبور به اعتراف کرده است. اگر چه آمارهای گوناگونی از سوی مقامات دولتی، مستقل و سازمان های بین المللی درباره ی کودکان کار و خیابانی در ایران

در صفحه ۱۰

مرگ یکی از رهبران فارک و سیاست های امپریالیستی آمریکا

است. اما ارتش اکوادور با حضور در منطقه مشخص کرد که نبردی صورت نگرفته است. اقدام جنایتکارانه ی یکم مارس با نفوذ هواپیماهای جنگی ارتش کلمبیا به خاک اکوادور و پرتاب بمب هایی که توسط ماهواره های آمریکایی هدایت می شدند، انجام گرفت. پس از این بمباران، هلیکوپترهای نیروی هوایی کلمبیا در خاک

رائول رئیس، عضو کمیته ی رهبری هفت نفره و سخنگوی فارک (نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا)، به اتفاق ۱۷ تن دیگر از چریک های عضو فارک، روز یکم مارس در حالی که در خواب به سر می برند، با حمله ی شبانه ارتش کلمبیا به خاک اکوادور، کشته شدند. این در حالی ست که نوریبه، رئیس جمهور کلمبیا، اعلام نمود که ارتش کلمبیا آنان را در یک نبرد از پای درآورده

در صفحه ۸

۵ سال پس از اشغال نظامی عراق

اصلی بوش از اشغال عراق و ماهیت واقعی دموکراسی ادعائی وی دیگر برکسی پوشیده نیست. ارمغان دموکراسی آمریکائی در عراق لیست بلند و بالائی از ستم و کشتار، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، آوارگی، بدبختی و فلاکتی ست که مردم عراق با آن روبرو هستند. در طول این ۵ سال دهها هزار تن از مردم عراق به جرم مخالفت با اشغال کشورشان، توسط ارتش آمریکا به بند کشیده شدند و در زندان هائی امثال ابوغریب، وحشیانه شکنجه شدند. هم اکنون بر طبق ارقام رسماً اعلام شده از سوی ارتش اشغالگر آمریکا، لاقلاً ۲۰ هزار تن از مردم عراق، تنها در زندانهای ارتش آمریکا گرفتارند. در طول این ۵ سال، حدود نیم میلیون تن از مردم عراق، توسط اشغالگران به قتل رسیده اند. مؤسسه لانسیت در سال ۲۰۰۶، تعداد کشته ها را متجاوز از ۶۰۰ هزار برآورد کرد. اکنون در سال ۲۰۰۸ منابع دیگر، این تعداد را حدود یک میلیون برآورد می کنند. تنها در جریان چهار روز نخست درگیری های اخیر در بصره و بغداد، حداقل ۵۰۰ نفر به قتل رسیدند و متجاوز از ۲۰۰۰ تن در نتیجه اصابت گلوله و بمب روانه بیمارستان ها شدند. در تمام این سال ها، کمتر روزی بدون مرگ و صدها تن از مردم در نتیجه انفجار بمب هائی که همه روزه در سراسر عراق منفجر می شوند، سپری شده است. نظامی گری ویرانگر آمریکائی در عراق، بمباران شهرها، گسترش درگیری های مسلحانه، کشتارهای وحشیانه توسط اسلام گرایان، چنان شرایط وحشتناکی در عراق پدید آورده که ۲/۷ میلیون تن از مردم، خانه و کاشانه خود را رها کرده و در داخل عراق آواره شده اند. ۲/۴ میلیون تن نیز به خارج از عراق فرار کرده که مجموعاً ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند. متجاوز از نیمی از جمعیت عراق بیکار و گرسنه اند. امکانات اولیه بهداشتی و درمانی نیز دیگر در حد نازل آن وجود ندارد. اکثریت پزشکان عراق کشور را ترک کرده اند. مردم عراق حتا با معضل آب و برق روبرو هستند. آمریکا به تمام معنا عراق را ویران کرده است. هر لحظه مرگ در انتظار مردم است. کسی که صبح از خانه اش بیرون می آید، نمی داند که تا عصر چه بر سرش خواهد آمد؟ توسط باندهای اسلامگرا روده می شود و به قتل می رسد؟ در اثر شلیک گلوله های ارتش آمریکا و نیروهای سرکوب حکومت دست نشانده اش به قتل می رسد؟ یا بمب هائی که هر چند ساعت یکی از آنها منفجر می شود، او را به کام مرگ می کشاند؟ برخی شهرهای عراق به یک پادگان بزرگ تبدیل شده اند که در هر گوشه آنها نیروهای نظامی، مردم را کنترل می کنند. مناطق مختلف بغداد با دیوارهای بتونی از یکدیگر جدا شده است. ورود و خروج تنها از نقاط معینی که تحت کنترل نیروهای نظامی ست، امکان پذیر می باشد. در هر ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر یک ایست بازرسی وجود دارد. هر روز دهها جسد در گوشه و کنار شهرها یافت می شود که توسط گروه های ناشناس به قتل رسیده اند.

آن چه گفته شد، گوشه هائی از لیست بلند و بالائی فجایع و جنایاتی ست که ارتش های اشغالگر و دموکراسی ادعائی بوش برای مردم ستمدیده عراق به ارمغان آورده است. این فجایع بی شمار که ماهیت دموکراسی ادعائی بوش را بر همگان آشکار نمود، چشم اکثریت بزرگ مردم آمریکا را نیز بر واقعیت ها گشود. اگر ۵ سال پیش در نظر خواهی ها ادعا می شد که ۷۲ درصد مردم آمریکا سیاست بوش را تأیید می کنند، امروزه نظر سنجی ها نشان می دهد که ۷۲ درصد مردم بر این عقیده اند که حمله نظامی به عراق اشتباه بوده و بوش به آنها دروغ گفته است. این مخالفت، با افزایش تلفات نیروی نظامی آمریکا و افزایش فشار هزینه های جنگ بر دوش مردم آمریکا وسعت بیشتری به خود گرفته و تظاهرات ضد جنگ در آمریکا، مدام ابعاد گسترده تری به خود می گیرد.

آمار رسمی تلفات نظامیان آمریکائی از ۴۰۰۰ گذشته و تعداد مصدومین و معلولین به دهها برابر این عدد رسیده است. هزینه جنگ که از جیب مالیات دهندگان آمریکائی تأمین می شود، تاکنون یک ونیم تا دو تریلیون دلار برآورد شده است. کنگره آمریکا هزینه های مستقیم جنگ را در هر هفته دو میلیارد دلار ارزیابی کرده، در حالی که اقتصاد دان های آمریکائی، آن را ۱۲ میلیارد دلار در هر ماه می دانند.

یکی از سرشناس ترین اقتصاد دان ها و برنده جایزه نوبل، محاسبه کرده است که هزینه جنگ به طور متوسط برای یک خانوار چهار نفره، رقمی حدود ۲۵ هزار دلار است. وی می گوید که با این پول، می شد هشت میلیون خانه ساخت. هزینه ۱۵ میلیون معلم را تأمین کرد. هزینه مراقبت از ۳۵۰ میلیون کودک و یا ۴۳ میلیون محصل را پرداخت.

تازه ترین ارزیابی ها حاکی ست که تنها هزینه مراقبت های درمانی سربازان زخمی آمریکا در بلندمدت به ۶۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

با این همه، آیا بوش توانسته است تا این لحظه به پیروزی برسد؟ پاسخ منفی ست. ۵ سال پس از آغاز جنگ و سرنگونی صدام، سراسر عراق عرصه درگیری های مسلحانه، مقاومت های مردمی، ناامنی و خشونت است. ۱۴۰ هزار نیروی نظامی آمریکا، به همراه هزاران تن از مزدوران موسسات آدم کشی آمریکائی، هزاران تن از نیروهای انگلیسی، ۲۵۰ هزار نیروی مسلح دولت تحت الحمایه آمریکا در عراق نیز برای کنترل و مهار اوضاع کفایت نکرده است. در پنجمین سالگرد اشغال، در مهم ترین شهرهای عراق حکومت نظامی و منع رفت و آمد شبانه روزی برقرار است. سراسر بصره و بغداد و چندین شهر دیگر، عرصه جنگ داخلی ست. هنوز تعدادی از شهرها در نوبت پاک سازی یا دقیق تر، نسل کشی ارتش آمریکا قرار گرفته اند. تمام اقیامت های موجود در عراق، حاکی از شکست اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه دولت آمریکا و رژیم دست نشانده آن در عراق، برای درهم شکستن مقاومت مردم علیه اشغالگران است. این شکست در عراق، تمام پروژه "خاور میانه بزرگ" امپریالیسم آمریکا را با بن بست روبرو ساخته است. یکی از ادعاهای پوشالی بوش به هنگام حمله نظامی به عراق و اشغال این کشور، برای فریب مردم آمریکا، مقابله با بنیادگرایان اسلامی در منطقه خاورمیانه اعلام

گردید که در ۱۱ سپتامبر دست به اقدام نظامی در آمریکا زده بودند. اما در عمل، متحدین داخلی بوش در عراق که اکنون نیز نیروی تعیین کننده دولت دست نشانده هستند، از همان آغاز بنیادگرایان اسلامی بودند. اشغال عراق، بنیادگرایان اسلامی را که اکنون در دوصف موافق و مخالف حضور آمریکا در عراق قرار گرفته اند، تقویت کرد. اشغال عراق نه فقط فراین کشور، بلکه در سراسر منطقه خاور میانه منجر به تقویت گروه ها و دولت های مرتجع اسلام گرا گردید. پوچی تمام ادعاهای نماینده سیاسی انحصارات آمریکائی، اکنون پس از گذشت ۵ سال از اشغال عراق، دیگر بر کمتر کسی پوشیده مانده است. با این همه جرج بوش، چند روز پیش در سخنرانی خود به مناسبت سالگرد حمله نظامی و اشغال عراق، ادعا کرد که حمله به عراق تصمیم درستی بود و جهان را امن تر ساخته است. این ادعا که با تمسخر گسترده در آمریکا و سراسر جهان روبرو گردید، چیز دیگری جز اوج ورشکستگی سیاست های امپریالیستی و توسعه طلبانه بوش نیست. شکست چنان بر همگان آشکار است که نه فقط مردم آمریکا خواهان بازگرداندن فوری ارتش از عراق و پایان دادن به اشغال اند، بلکه این شکست در درون طبقه حاکم آمریکا که در آغاز، یک پارچه از سیاست های بوش دفاع می کرد، شکاف انداخته است، انعکاس این اختلاف، نه فقط در کشمکش های دوحزب دموکرات و جمهوری خواه، بلکه در درون دستگاه نظامی امپریالیسم آمریکا به وضوح دیده می شود. در یک جناح، فرماندهان نظامی خواهان حفظ ۱۴۰ هزار نیروی نظامی در عراق به رهبری پترائوس فرار گرفته اند و در سوی دیگر اعضای ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا که خواهان کاهش تدریجی نیروهای نظامی مستقر در عراق اند. اینان از آن رو خواهان کاهش تدریجی نیروهای نظامی در عراق اند، که نشانه های شکست را در درون خود آمریکا احساس کرده اند. نظامیان، ارتش را ترک می گویند. تأمین نیرو برای ادامه اشغال باین بست روبرو شده است. کسی حاضر نیست به عراق برود و بجنگد. خستگی بر نیروهای مستقر در عراق غلبه کرده است. واحد های تفنگداران دریایی تضعیف شده اند. این هاست دلایل ستاد مشترک برای کاهش نیروها در عراق.

بوش، اما در روزهای اخیر مجدداً تأکید کرد که مادام در پست ریاست جمهوری آمریکا قرار دارد، نیروی نظامی آمریکا را در عراق کاهش نخواهد داد. او هنوز امیدوار است که بتواند شکست را به پیروزی تبدیل سازد. علاوه بر این نمی خواهد که با کاهش شمار نظامیان آمریکا در عراق شاهد وضعیتی باشد که باقی مانده نیروهای مسلح آمریکا ناگزیر به فرار از عراق شوند. استدلال وی که کاهش نیروهای نظامی آمریکا در عراق، منجر به گسترش درگیری های مسلحانه و هرج و مرج خواهد شد، بر این پایه قرار گرفته است. از این رو می خواهد، اوضاع را لاقلاً در حد کنونی آن حفظ کند و آنچه را که ممکن است در آینده رخ دهد، به رئیس جمهور بعدی آمریکا واگذار نماید. او به خوبی وضعیت پیچیده ای را که توسعه طلبی اش در عراق به بار آورده است، می شناسد. می داند که ارتش

دیک چنی و رویای پیروزی ناتو در افغانستان

از آن که صدها هزار زن و مرد کودک را کشتند و یا مجروح و آواره ساختند و پس از آن که صدها شهر و روستای افغانستان را با خاک یکسان کردند، سرانجام، برپای این جنایات دهشتناک و با این ادعا که برای مردم افغانستان "امنیت و آزادی" آورده اند، پیروزی خود را جشن گرفتند.

حکومت ارتجاعی طالبان سقوط کرد، اما نه ثبات و آرامشی حاصل شد و نه مردم به آزادی رسیدند. اشغالگران، سرمست از فتوحات خود اما همه جا به بهانه مبارزه با تروریسم و گروه القاعده، به اقدامات سرکوبگرانه خود علیه مردم افغانستان ادامه دادند. زنان، کودکان، غیرنظامیان و مردم بی دفاع و زجر کشیده این کشور را، از زمین و هوا به گلوله بستند، اماکن مسکونی را بمباران و تخریب کردند و ناامنی و بی ثباتی را به حد اعلا رساندند.

پنج سال تمام، بدین منوال سپری شد. ائتلاف امپریالیستی به رهبری آمریکا، مستاصل شد. با این همه مدت ها قبل از آن که آمریکا پای ناتو را به افغانستان بکشد، این نکته کاملاً مشخص شده بود که به رغم استقرار یک حکومت عروسی و دست نشاندۀ در افغانستان، پیشبرد سیاست های توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا در منطقه، با مانع روبرو شده است. به خدمت گرفتن پیمان ناتو و اعضای آن و اعزام هزاران سرباز ناتو به افغانستان نیز، اگر چه باری را که بر دوش دولت آمریکا قرار داشت، سبک تر ساخت، اما معضل ناامنی و بی ثباتی را حل نکرد. دوسال دیگر هم گذشت. اما مردم افغانستان که طی تمام این سال ها، حتا یک روز، آرامش و آسایش نداشته اند، همچنان در چنگال جنگ و خون ریزی و ناامنی گرفتارند. فرماندهان نظامی ناتو، طی دوسال اخیر، مرتباً خواستار اعزام نیروهای جدید به منطقه شده اند. بسیاری از کشورهای عضو ناتو، بر شمار نیروهای نظامی خود در افغانستان افزوده اند، تعداد سربازان و نیروهای اشغالگر در ظرف این چند سال، به چند برابر افزایش یافته است، با این وجود، دیک چنی این مهره اجرائی سیاست هارترین جناح های امپریالیستی، هفت سال پس از "فتح" افغانستان می گوید: ناتو برای پیروزی در افغانستان به نیروی بیشتری نیاز دارد! و عاجزانه از کشورهای عضو ناتو درخواست می کند نیروهای بیشتری به این کشور اعزام کنند و در ادامه اشغال و تجاوزگری، سهم بیشتری به خود اختصاص دهند!

دیک چنی، در همان حال که سایر اعضای ناتو را به گرفتن سهم بیشتر در "ماموریت افغانستان" تشویق می کند، خبر از اعزام ۳۲۰۰ تفنگ دار آمریکایی می دهد که راهی قندهارند و برای یک ماموریت هفت ماهه در جنوب افغانستان در نظر گرفته شده اند. این در حالی ست که لاقلاً هفت هزار نیروی نظامی دیگر آمریکایی نیز در جنوب افغانستان، از جمله در ولایت "هلمند" و "خوست" سرگرم کشتار غیرنظامیان و یورش به خانه های مسکونی اند. تلاش دولت امپریالیستی آمریکا بر این است که در اجلاس آتی ناتو که به زودی در بخارست پایتخت رومانی برگزار خواهد شد و مسئله افغانستان، بی تردید یکی از

مهم ترین مباحث سران دولت های عضو ناتو در این اجلاس خواهد بود، برای تخصیص امکانات بیشتر و اعزام نیروی نظامی بیشتر به افغانستان زمینه سازی کند.

سوی دولت انگلستان که بودجه اختصاصی برای جنگ در افغانستان را به دوبرابر افزایش داده است، فرانسه نیز که تاکنون بیشتر از ۱۶۰۰ نیروی نظامی در افغانستان دارد از هم اکنون آمادگی خود را برای اعزام نیروی بیشتر به افغانستان اعلام کرده است. نیکولا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه در دیدار رسمی خود از انگلستان در اوائل فروردین ماه، هنگام سخن رانی در مجلس عوام انگلستان که مورد استقبال اعضای آن قرار گرفت، به دعوت دیک چنی پاسخ مثبت داد و گفت: "نمی توانیم بازگشت طالبان و القاعده را به کابل بپذیریم" گرچه سایر اعضای ناتو نسبت به خواست و دعوت دیک چنی تاکنون واکنشی نشان نداده اند، اما ترکیه که ۱۲۰۰ سرباز آن در کابل مستقر هستند و ارتش آن سرگرم سرکوب نیروهای پ ک ک در شمال عراق است، به درخواست دیک چنی مبنی بر اختصاص نیرو و منابع مالی بیشتر به افغانستان، تا این لحظه پاسخ مثبتی نداده است. کانادا که بیش از ۲۰۰۰ نیرو در مناطق جنوبی افغانستان دارد، تهدید کرده است، چنان چه ناتو برای تقویت نیروهای مستقر در جنوب، یک هزار سرباز دیگر به این منطقه اعزام نکند، نیروهایش را از منطقه خارج خواهد کرد.

صرف نظر از تضادها و اختلافات درونی نیروهای متجاوز که از جمله در اعزام نیرو یا خروج آن از افغانستان نیز باز تاب پیدا می کند، واقعیت های جاری جامعه افغانستان گویای این واقعیت است که تشدید کشتار و سرکوب و میلیتاریسم، تاکنون نتیجه بخش نبوده است. گسترش نفوذ طالبان و افزایش دامنه ناامنی ها نیز بر این موضوع صحه می نهد. بنابه گزارش رئیس اداره ملی اطلاعات آمریکا، دولت افغانستان در حال حاضر فقط بر حدود سی درصد از خاک کشور کنترل دارد و بقیه آن در کنترل طالبان و نیروها و قدرت های محلی است. طالبان از چند سال پیش دوباره دارد نیرو می گیرد و نیرو گرفته است. اکنون که نه دولت ارتجاعی و دست نشاندۀ افغانستان و نه ارتجاع امپریالیستی نمی توانند نفوذ ارتجاع طالبانی را انکار نمایند، می خواهند با آن ها کنار بیایند و خود را برای دادن امتیازاتی به طالبان آماده کرده اند. کار به جایی رسیده است که کرسی، جانب طالبان را گرفته است و در گفتگو با بی بی سی می گوید "آن عده طالبانی که در اینجا هستند، دشمن این سرزمین نیستند، دشمنان - که منظور شما پاکستان و القاعده است- از نام طالب علیه این خاک استفاده می کنند، هم به آن ها ضربه وارد می کنند و هم به این وطن!"

با این همه وضعیت داخلی افغانستان به قدری وخیم است و دسته بندی های درونی مرتجعین بی اختیار حاکم که در نهایت هم نمی توانند تصمیم مستقلی اتخاذ نمایند، به نحوی است که طالبان پیشنهادات دولت را برای مذاکره، جدی نمی گیرد.

یکی از فرماندهان طالبان در هلمند، در واکنش به سخنان والی جدید این ولایت که گفته است در نظر دارد وارد گفتگوی رودررو با طالبان شود، در گفتگو با بی بی سی می گوید، "دولت افغانستان صلاحیت کافی برای آغاز مذاکره با طالبان ندارد" ملا عبدالرحیم در ادامه گفتگوی خود اضافه می کند "هیچکدام ما طرفدار ادامه جنگ نیستیم اما از روی اجبار می جنگیم، به این دلیل که کسانی که در دولت خواهان مذاکره با ما هستند، اختیار کافی در این باره ندارند" نام برده در ضمن آن که از دو گروه در دولت، یکی طرفداران کرسی به عنوان موافق مذاکره، و دیگری "اتحاد شمال" به عنوان مخالف مذاکره یاد می کند، در عین حال می گوید "هیچکدام از این گروه ها در تصمیم گیری ها، مستقل نیستند و زیر نفوذ خارجی ها قرار دارند"

در واکنش به همین مسئله است که حمید زاده، سخنگوی رئیس جمهور افغانستان می گوید، دولت افغانستان از چند سال پیش آمادگی خود را برای مذاکره با طالبان افغان اعلام کرده است اما به دلیل نبود رهبری واحد در طالبان و عدم تمایل ملا عمر به مذاکره، این موضوع، پیش نرفته است.

هفت سال پس از سقوط طالبان و اشغال افغانستان، هفت سال پس از ادعای مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، مردم افغانستان و جهان تنها شاهد گسترش نفوذ طالبان و گسترش ابعاد تروریسم و بنیادگرایی اند.

بنا به گزارش "موریتس هومس" نماینده ناتو در افغانستان، در سال ۲۰۰۶ ناتو کمتر از ۶۰۰۰ سرباز در افغانستان داشت که اکنون این رقم به حدود ۴۷۰۰۰ رسیده است.

با این همه و علی رغم آن که تعداد سربازان ناتو در افغانستان بیش از هفت صد درصد افزایش یافته است اما نه اقدامات تروریستی کاهش یافته و نه از دامنه بنیادگرایی اسلامی کاسته شده است. به گزارش دبیر کل سازمان ملل بان کی مون، "حملات تروریستی در سال ۲۰۰۶ به طور متوسط ماهانه ۴۲۵ مورد بوده است که این رقم در سال ۲۰۰۷، ماهانه به ۵۶۶ مورد افزایش یافته است. و باز بنا به گزارش تحقیقاتی یک سازمان غیر دولتی در بریتانیا، در سال گذشته ۱۲۰۰ نفر از مردم افغانستان اعم از زن و کودک و سایر افراد غیر نظامی در اثر تیر اندازی نیروهای ناتو و همدمستان محلی آنها کشته شده اند! تلفات و کشتار غیر نظامیان افغان به دست اشغالگران به حدی بالا رفته است که حتا برخی مقامات دولت پوشالی افغانستان از جمله والی "خوست" هم از این که نیروهای خارجی بدون هماهنگی با نیروهای افغان دست به عملیات و کشتار می زنند، زبان به گله و انتقاد گشوده اند. هفت سال پس از سقوط طالبان و اشغال افغانستان، نه تنها کشمکش های قومی و مذهبی، عملیات کور تروریستی و کشتار مردم بی دفاع این کشور توسط مرتجعین رنگارنگ کاهش نیافته است، و نه تنها امنیت و آرامشی در افغانستان دیده نمی شود، بلکه اوضاع در این زمینه ها از قبل هم بدتر شده است.

حکومت دست نشاندۀ و آمریکایی افغانستان، هفت سال پس از استقرار، حتا از برآوردن ابتدائی ترین مطالبات و نیازهای مردم افغانستان نیز ناتوان مانده است و نه فقط ناامنی در مقیاس

مجلس هشتم، صف بندی ها و پیامدهای آن

اما به رغم تحریم آشکار انتخابات، خامنه ای، کارگزاران دولت و دیگر مسئولان اجرایی رژیم، طبق فریبکاری همیشگی شان، از "حضور گسترده مردم" در انتخابات سخن گفتند. از شرکت "امت همیشه در صحنه" قدر دانی نموده و انتخابات فوق را همانند گذشته یک "موفقیت" و "پیروزی" برای نظام ارزیابی کردند.

آیا واقعا چنین بوده است؟
بر اساس سرشماری انجام گرفته در سال ۱۳۸۵، تعداد ۴۸ میلیون و ۸۳۵ هزار نفر واجد شرکت در انتخابات هشتم مجلس بوده اند. رژیم، تعداد کل آراء ماخوذه در کشور را ۲۲ میلیون و ۸۳۲ هزار نفر اعلام کرده است. چنانچه ادعای رژیم را به پذیریم، حدود ۷۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کرده اند. در واقع می توان گفت انتخابات فوق یکی از مفتضح ترین خیمه شب بازی های رژیم در سی سال گذشته بود. حال اگر آنگونه که رژیم حضور مردم در پای صندوق های رای را به حساب مشروعیت نظام می گذارد، به مسئله نگاه کنیم، عدم شرکت نزدیک به ۵۴ درصد مردم در انتخابات را، باید به حساب عدم مشروعیت جمهوری اسلامی و مخالفت آشکار توده های زحمتکش جامعه با این رژیم ستمگر به حساب آورد. حتما اگر رژیم اعلام می کرد که ۹۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کرده اند، مادام که آزادی وجود نداشته باشد، این ۹۰ درصد نیز هیچگونه مشروعیتی برای یک چنین رژیمی پدید نمی آورد.

علاوه بر این، فصاحت این نمایش خیمه شب بازی که خامنه ای و دیگر مسئولان رژیم از آن به عنوان انتخابات "آزاد" و "رقابتی" نام برده اند، آنچنان آشکار و عریان بود که علاوه بر خاتمی و کروبی که خواهان باز شماری آراء تهران شده اند، افراد دیگری نیز از درون رژیم از جمله گردانندگان سایت بازتاب، نسبت به شیوه پیشبرد مراحل انتخاباتی واکنش نشان داده اند.

برای نمونه اگر فقط تاملی گذرا می میزان آرای تهران و صف بندی های جناح های رژیم در انتخابات این شهر داشته باشیم، به روشنی می توان دریافت که رژیم چگونه و به چه میزان به افزایش تعداد شرکت کنندگان در انتخابات اقدام نموده است.

وزارت کشور رژیم، کل شرکت کنندگان در حوزه انتخابی تهران را یک میلیون ۹۰۹ هزار نفر اعلام داشته که از این تعداد ۱۷۰ هزار رای، باطله اعلام شده است. حداد عادل به عنوان سرلیست جناح های مختلف اصول گرایان، ۸۴۴ هزار رای و مجید انصاری که مورد حمایت همه جناح های اصلاح طلبان، از حزب اعتماد ملی کروبی گرفته تا "ائتلاف اصلاح طلبان" و حزب اعتدال و توسعه، ۳۴۶ هزار رای ماخوذه را بدست آورده اند. مجموع آرای کسب شده این دو نفر، با توجه به دو صف بندی اصلی درون رژیم و با فرض صحت انتخابات می تواند نموداری از تعداد کل شرکت کنندگان در حوزه تهران باشد. یعنی طبق ادعای رژیم فقط یک میلیون و ۱۹۰ هزار نفر به دو نماینده اصلی اصول گرایان و "اصلاح طلبان" رای داده اند. اگر از ۱۷۰ هزار رای باطله بگذریم، تفاوت مجموع آرای حداد

عادل و مجید انصاری با تعداد کل آرای غیر باطله ی مورد ادعای رژیم در تهران، ۵۴۹ هزار رای خواهد بود. چنین امری با توجه به صف بندی درون حاکمیت و گرایش عمومی رای دهندگان، اگر نگوییم محال، دور از واقعیت است. وقتی تنها در یک شهر با چنین تخلفات آماری روبرو هستیم، ادعای دروغین رژیم در میزان کل آرای شرکت کنندگان کشور نیز به روشنی قابل فهم است.

از تخلفات گسترده و اقتضاحات انتخابات مجلس هشتم که بگذریم، ایجاد صف بندی های جدید انتخاباتی آنهم در درون جناح اصول گرایان، از دیگر نکات قابل تامل انتخابات اخیر بود. همانطور که پیشتر یاد آور شده بودیم: گسترش تشکل های همسو میان جریان های اصلی حاکمیت در ماه های پیش از هر انتخابات، به صورت حیرت آوری نمادی از تلون و تکثر به خود می گیرد، *در انتخابات اخیر نیز شاهد شکل گیری اینگونه دسته بندی ها در درون اصول گرایان بودیم.

در واقع با شکل گیری دسته بندی های تازه میان اصولگرایان، انتخابات مجلس هشتم را باید رقابت میان "جبهه متحد اصولگرایان" - طرف داران دولت - و "ائتلاف فراگیر اصول گرایان" - اصول گرایان منتقد دولت - ارزیابی نمود.

ایجاد "ائتلاف فراگیر اصول گرایان"، - منتقدین دولت - که به رهبری محسن رضایی، قالیباف و علی لاریجانی در ماه پایانی پیش از انتخابات شکل گرفت، تلاشی بود جهت "تقویت فضای رقابتی انتخابات برای افزایش مشارکت مردم که به ویژه با فضای به وجود آمده به دلیل رد صلاحیت های گسترده توسط هیات های اجرایی، احتمال عدم حضور یا حضور کم رنگ اصلاح طلبان را نیز محتمل می ساخت".**

اگر چه سایت تابناک با بیان "رد صلاحیت های گسترده توسط هیات های اجرایی"، رندانه تلاش کرده تا رد پای خامنه ای و شورای نگهبان را از اقتضاحات موجود پاک کند، اما حقیقت و هدف دسته بندی های پیش از انتخابات را به طور شفاف بیان کرده است.

در واقع خود رژیم بیش از هر کس دیگر به شرایط حاکم بر جامعه و روحیات مردم واقف بود. مسئولان جمهوری اسلامی به خوبی می دانستند که این بار با تحریم گسترده تر انتخاباتی روبرو خواهند شد.

وقتی هر روز دامنه سرکوب و کشتار در جامعه ابعاد وسیعتری می گیرد؛ وقتی توده های زحمتکش در زیر بار گرانی و فقر دست و پا می زنند؛ وقتی کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه به دلیل دفاع از مطالباتشان، دستگیر، زندان و شکنجه می شوند، چگونه می توان حضور همین مردم جان به لب رسیده را در پای صندوق های رای انتظار کشید.

وقتی تکلیف بیش از ۱۶۰ کرسی نمایندگی از قبل روشن شده باشد، وقتی مضحکه انتخابات تا بدانجا کشیده شود که دیگر حتما برای جناح های درون حاکمیت نیز زمینه رقابت انتخاباتی وجود نداشته باشد، معلوم است که حتما ناآگاه ترین اقشار جامعه نیز می فهمند که، انتخابات در جمهوری اسلامی چیزی بیش از یک نمایش مسخره خیمه شب بازی نیست. لذا در یوزگی های خاتمی و یاران "اصلاح طلب" او از یک طرف و جد و جهد پاره ای از گرایش های درون اصولگرایان، تلاشی بود برای گند زدایی از اقتضاحات

موجود، تشویق مردم به شرکت در انتخابات و کسب مجدد آبروی بر باد رفته جمهوری اسلامی. با روشن شدن وضعیت ۲۲۳ کرسی نمایندگی در دور اول انتخابات، اصولگرایان ۱۶۶ و "اصلاح طلبان" همراه با کاندیدای مستقلی که به آنها گرایش دارند تعداد ۵۷ کرسی نمایندگی را به خود اختصاص داده اند. اگرچه از مجموع ۱۶۶ کرسی کسب شده توسط اصولگرایان، طرفداران دولت احمدی نژاد با عنوان "جبهه متحد اصولگرایان" نسبت به "ائتلاف فراگیر اصولگرایان" - منتقدین دولت - کرسی های بیشتری را به دست آورده اند، اما مجموعه شرایط حاکم بیانگر آن است که اتحاد اصولگرایان بسیار شکننده است. لذا با توجه به گرایش متفاوت دو جناح "جبهه متحد اصولگرایان" و "ائتلاف فراگیر اصولگرایان" و نیز حضور اقلیتی ۶۰ نفره از نمایندگان "اصلاح طلب" و مستقل درون مجلس، طبیعتا مجلس هشتم، نسبت به مجلس هفتم چالش بیشتری را به همراه خواهد داشت. این چالش را می توان در دو عرصه ارزیابی کرد. چالش نمایندگان در درون خود مجلس و چالش آنها با دولت احمدی نژاد. آنچه باعث عمیق تر شدن این چالش ها خواهد شد، بی تردید شرایط حاکم بر جامعه و رشد جنبش های اجتماعی درون جامعه است.

* کار شماره ۵۱۵ - مقاله "دسته بندی های درون رژیم، حامل توهم در میان توده ها"
** سایت تابناک. "اصولگرایان فراگیر و انتخابات مجلس هشتم"

از صفحه ۲

۵ سال پس از اشغال نظامی عراق

آمریکا در عراق نه می تواند پیروز شود و نه می تواند به سادگی آنجا را ترک کند. علت آن هم در این است که برخلاف دوران شکست و فرار آمریکانیان از ویتنام، در عراق بدیل و جایگزینی برای حفظ قدرت وجود ندارد. لذا رئیس جمهور آینده آمریکا از هر جناح و با هر ادعائی که امروز دارد، راه دیگری جز ادامه اشغال نظامی و نگهداشتن نیروهای آمریکائی در عراق نخواهد داشت. نه فقط از زاویه توسعه طلبی امپریالیستی آمریکا و سلطه بر منابع نفت عراق که هر دو جناح دمکرات و جمهوری خواه مجری آن هستند، بلکه نبود بدیل سیاسی برای مهار اوضاع، در غیاب نیروهای مسلح آمریکا. مگر آن که اوضاع تا آن حد به وخامت بگراید و جنگ داخلی چنان وسعت بگیرد که نیروهای نظامی ارتش اشغالگر آمریکا هیچ راه دیگری جز فرار نداشته باشد.

۵ سال پس از اشغال نظامی عراق، این اشغال ارمغانی برای مردم عراق، جز ویرانی این کشور، کشتار صدها هزار تن از توده های مردم، استبداد و اختناق، فقر، گرسنگی، آوارگی، وحشی گری نیروهای نظامی اشغالگر و اسلام گریان، نداشته است. در آغاز ششمین سال اشغال عراق نیز هیچ چشم اندازی برای بهبود اوضاع وجود ندارد.

ستون مباحثات

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می‌گردد. هر مقاله‌ای که برای درج در این ستون ارسال می‌گردد، حداکثر می‌تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه نشریه کار باشد.

ارزیابی نوین، سی زمستان بعد

سازمان، شکست انقلاب در سال ۶۰ را اعلام می‌کند و مطرح می‌کند که: **"از اینرو بعد از آن مقطع اتحاد تاکتیکی‌های ما مبتنی بر تدارک فوری قیام اشتباه بود"**

(کار ۲۹۷ دی ماه ۱۳۷۵) این امر بیشتر جنبه خط‌کشی داخلی با تنورسین‌های داخل سازمان دارد که دیگر اکنون در سازمان نیستند، تا نگاهی واقعی به جامعه و توازن قوا و استقرار حاکمیت.

تنها یازده شماره بعد، در نشریه کار شماره ۳۰۸ دوباره همان تبلیغ انقلاب قریب الوقوع شروع شد:

"...تردید باقی نمی‌گذارد که رژیم جمهوری اسلامی به سرعت در سراشیب سقوط و سرنگونی پیش می‌رود و جامعه آستان یک بحران سیاسی ژرف، سراسری و همه‌جانبه است"

از سرنگونی خبری نشد دو سال از این تحلیل ما گذشت و ما باز مثلاً در کار شماره ۳۱۶ نوشتیم:

"بحران سیاسی حادی سرتاپای ارتجاع اسلامی را فرا گرفته است... و در یک کلام بحران همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی حکومت اسلامی را به آستانه گسیختگی و از هم پاشی نزدیکتر ساخته است."

کماکان از هم گسیختگی رخ نداد.

در کار شماره ۳۲۱ یعنی حدود ده سال پیش باز نوید فروپاشی دادیم و نوشتیم:

"همه این واقعیات بیانگر بحران فروپاشی حکومت اند. رژیم جمهوری اسلامی که در آستانه فروپاشی و سرنگونی قرار گرفته است، بیهوده تلاش می‌کند خود را از مخمصه بحران موجود نجات دهد."

نه فروپاشی در کار بود و نه سرنگونی.

در اردیبهشت ۱۳۷۹ در کار شماره ۳۳۷ عنوان سرمقاله کار "بحران سیاسی عمیق تر و لحظه انقلاب نزدیک تر می‌شود" نوشتیم:

"...همگی گواه بر این حقیقت اند که بحران سیاسی عمیق تر و لحظه انقلاب نزدیک تر می‌شود."

در نشریه کار شماره ۳۵۰ به تاریخ بهمن ۱۳۷۹ عنوان سرمقاله کار "چشم انداز اعتلای نوین جنبش توده‌ای" بود. در این مقاله نوشتیم:

"نخست اینکه در جریان رشد و اعتلاء جنبش‌های توده‌ای و در دورانی که بحران انقلابی وجود دارد، طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی نه هم

زمان بلکه در یک روند به جنبش می‌پیوندند."

نوشته بالا مربوط به تقریباً هفت سال پیش است. از هفت سال پیش تا کنون نیز، تقریباً هر شماره از نشریه کار را نگاه کنید، با چنین برداشتی از وضعیت حاکمیت و قریب الوقوع بودن انقلاب روبرو خواهید بود

اجازه بدهید سنت مقاله‌ها و نوشته‌های (لااقل رسمی) و کلیشه‌ای سازمان را من در اینجا بشکنم. شرایط خاصی وجود ندارد. بحران رو به تزایدی وجود ندارد. تضادهای درونی رژیم هر روز حادتر نمی‌شوند. اعتصابات کارگری سراسری وجود ندارد. جامعه در حال یک انفجار نیست. افت موقتی هم در کار نیست.

سازمان ما باید با شهامت یک درک واقعی از "دوران" کنونی ارایه دهد. عبارت دیگر سوال این است که آیا ما در دوران شکست انقلاب هستیم و یا دوران، کماکان، دوران انقلابی است و یا حتی ادعای آن را داریم که در یک موقعیت انقلابی قرار داریم؟

تنها با یک تحلیل زیربنایی و واقعی از جامعه ایران و توازن قوا و ذهنیت حاکم بر مردم و سطح مبارزات واقعی آنهاست که ما می‌توانیم تحلیلی واقعی و علمی از موقعیت و "دوران" کنونی بدهیم. این ارزیابی واقعی از زیربنای اقتصادی جامعه و ذهنیت حاکم بر جامعه و توازن قوا، عاملی اساسی برای تعیین تاکتیک‌ها و سیاست‌های ما هستند.

۱- زیربنای اقتصادی

برخلاف تمامی نوشته‌های تحلیل‌گران نشریه کار، جمهوری اسلامی در یک بحران لاعلاج (منظور در چارچوب سرمایه‌داری) و تشدید هر روز این بحران قرار ندارد. نشریه کار در سی سال گذشته را بررسی کنید. برای هر کسی که اندک آشنایی به اقتصاد ایران داشته باشد، این امری واضح است که اقتصاد ایران، اقتصادی نفتی هست و اساس اقتصاد ایران را، درآمد نفت تشکیل می‌دهد. این حقیقتی انکارناپذیر از دوران سلطنت شاه می‌باشد. هر شاگرد ناآموز اقتصاد ایران می‌داند که گشایش اقتصادی حاصل سرازیر شدن درآمد نفت (همراه با گذار "وارداتی" ایران به سرمایه‌داری) زیربنای

در سال ۱۳۶۱ مدام بر رشد مبارزات توده‌ها افزوده شده است. گزارشات... حاکی از آن است که یک ارتقاء کیفی در مبارزات توده‌های زحمتکش بویژه کارگران مشاهده می‌شود."

در این سال‌ها سازمان ما از درون دچار بحران‌های بسیاری می‌شود که موضوع بحث این نوشته نیست (اما جالب است که هم ما و هم تمام نیروهای دیگر مداوماً از فروپاشی جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، اما خودمان انشعاب می‌کنیم و فروپاشی نصیب خودمان می‌شود، بدون آنکه بروی مبارکمان بیاوریم اشکال در کجاست) در این کنفرانس (ششم) و بدون مقدمه

طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به کنار، با چند نفر از به اصطلاح قشر روشنفکر پایین سی سال کمی در باره اوضاع ایران صحبت بکنید و در باره انقلاب بعدی و امکان انقلاب در کوتاه مدت از آنها سؤال کنید. با تعجب از شما می‌پرسند انقلاب با کدام سازمان و حزب و یا رهبری و سازماندهی؟ و یا خودتان را یک فعال سازمان اقلیت معرفی کنید. بلافاصله از شما خواهند پرسید کدام اقلیت؟ زرتشتی؟ بهایی؟ مسیحی؟! از ایشان در باره انشعاب اقلیت اکثریت بپرسید، باشرمندگی جواب خواهند داد چیزی در این باره نمیدانند. بپرسید اسم سازمان چریک‌های فدایی خلق و سیاهکل بگوششان خودرده است. با خجالت و کمی تظاهر و یا ادعا می‌کنند که بله چیزهایی شنیده‌اند اما متأسفانه اطلاعات زیادی در این مورد ندارند.

وضعیتی که بطور خلاصه در بالا به آن اشاره کردم، ریشه در دو عامل اساسی دارد. شرایط (واقعی) اجتماعی (سیاسی-اقتصاد) ایران و عملکرد مشخص سازمان ما. هدف این نوشته ارایه یک بررسی تاریخی و مستند از موضع‌گیری‌های سازمان ما طی سه دهه گذشته با هدف نشان دادن سابقه تاریخی ارزیابی‌های غلط از شرایط حاکم بر ایران از یک طرف (از طریق استناد به نقل قول‌های کوتاه به مقالات منتشر شده در نشریه کار طی سی سال گذشته) و استناد و بررسی ریشه‌ای تر یک مقاله مشخص، مربوط به چند هفته پیش، با هدف جمع‌بندی از این روند کلی، می‌باشد.

اگر مضمون (و یا حتی شکل) مقاله‌های اصلی کار را خلاصه کنیم، این مقاله‌ها همواره از سه بخش اصلی تشکیل می‌شوند.

۱- مقدمه‌ای که با "امروزه..." (که این "امروز"، هر روز، طی این سی سال گذشته، بوده است) "...شرایط خاص و بحرانی وجود دارد و بحران‌های رژیم رو به تزاید هستند" شروع می‌شود.

۲- در ادامه، بخش اعظم نوشته به افشاگری‌های تاریخی و مقطعی در زمینه‌های مختلف از رژیم اختصاص داده می‌شود.

۳- و در پایان و بدون کمترین استدلال و معمولاً در چند خط کوتاه، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مقاله ارایه می‌شود و آن چیزی نیست بجز همان نوید یک انقلاب قریب الوقوع دیگر.

اجازه بدهید از حدود ۲۷ سال قبل شروع کنیم. فکر می‌کنم بررسی حدود سی سال تاریخ به اندازه کافی باید برای ما آموزنده باشد.

در کار شماره ۱۰۱ اسفند ۵۹ نوشتیم:

"با گذشت نزدیک به شش ماه از آغاز جنگ دولت‌های ایران و عراق... چنین نظر می‌رسد که این جنگ به پایان خود نزدیک می‌شود"

جنگ، البته، هشت سال ادامه یافت.

در کار شمار ۱۵۳ با تیتز درشت نوشتیم:

"انقلاب تداوم دارد..." و این سؤال را مطرح کردیم که: "آیا باز هم در چشم انداز می‌توان خیزش نوین توده‌ها را دید؟" و در همان شماره و در مقاله "باز هم در باره وظایف ما" در صفحه ۲ به سؤال خود جواب دادیم: "...همچنان تدارک برای اشکال انقلابی مبارزه توده‌ای تدارک اعتصاب عمومی سیاسی قیام مسلحانه در دستور کار قرار دارد"

در سرمقاله کار ۱۵۵ سال ۱۳۶۱ نوشتیم:

"بار دیگر منحنی انقلاب سیر صعودی در پیش گرفته است ما بارها پس از آنکه مبارزات توده‌ها با کشتار وحشیانه رژیم بخون نشست گفتیم که این افتی موقت بیش نیست" توجه کنید که ۲۷ سال پیش از افت موقت حرف زدیم و نوید انقلاب دادیم در همین شماره دوباره تأکید کردیم که "کاملاً روشن است که ما در دوران اعتلای انقلابی بسر می‌بریم. هیچ‌یک از مشخصات رکود سیاسی در جامعه ما پشیم، نمی‌خورد."

تقریباً سه سال بعد در شماره ۱۸۹ (سال ۱۳۶۴) نوشتیم:

"از سال ۱۳۶۱ مدام بر رشد مبارزات توده‌ها افزوده شده است. گزارشات... حاکی از آن است که یک ارتقاء کیفی در مبارزات توده‌های زحمتکش بویژه کارگران مشاهده می‌شود."

در این سال‌ها سازمان ما از درون دچار بحران‌های بسیاری می‌شود که موضوع بحث این نوشته نیست (اما جالب است که هم ما و هم تمام نیروهای دیگر مداوماً از فروپاشی جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، اما خودمان انشعاب می‌کنیم و فروپاشی نصیب خودمان می‌شود، بدون آنکه بروی مبارکمان بیاوریم اشکال در کجاست) در این کنفرانس (ششم) و بدون مقدمه

ایران و جامعه ایران بعنوان پیشروترین سازمان چپ و کمونیست ایران تثبیت کند. اعتماد از دست رفته تنها با عمل و بیان حقیقت، انطور که هست، بدست خواهد آمد. درک واقعی از زیربنای جامعه ایران و مرحله انقلاب و بحران حاکم بر چپ جهانی و ایران (منحمله سازمان خود ما) قدم اول است. شاید برای خواننده این مقاله روشن نباشد که چرا من لازم می دانم که آینه ای در مقابل خود قرار دهیم و در ادامه، تحلیلی ریشه ای و متفاوت با آنچه تا به حال از طرف سازمان مطرح شده است، از جامعه ایران و مرحله کنونی و انقلاب و وظایف عاجل و درازمدت خود را بر اساس این تحلیل جدید تدوین کنیم.

تحلیل سازمان ما از جامعه ایران و موقعیت و مرحله کنونی انقلاب غلط است. بر مبنای این درک غلط است که ما سال هاست تاکتیک های غلط را یکی بعد از دیگری بکار می بندیم. اذعان به شکست انقلاب و حاکم شدن سکون سیاسی بر جامعه از طرف یک نیروی انقلابی، بظاهر، عملی "انقلابی" نمی آید. اما اگر انقلابی بودن را دست به ریشه ها بردن و نه بر طبل تو خالی انقلاب انقلاب کوبیدن، تعریف کنیم، در آن صورت، به سودمندی انقلابی این موضع گیری هرچند ناخوشایند و ناگوار پی خواهیم برد.

واقعیت این است که سازمان ما تنها سازمان جدی دوران انقلاب بود و تمام سازمان ها و "احزاب" کمونیست رنگارنگ که بعد از قیام پا به صحنه سیاسی ایران گذاشته اند با سال ها تأخیر قدم در همان جایی (هم موفقیت ها و هم شکست های سازمان ما) می گذارند که سازمان گذاشته بود. ما باید در این مورد هم پیش تاز باشیم و جریان انقلاب آتی را به مجرای واقعی و اصلی و پوینده آن، یعنی، دوران تدارک انقلاب، سرریز کنیم.

اشکال کار سازمان ما کجاست؟

به نظر می آید که سازمان ما به هیچ عنوان حاضر نیست که این واقعیت را قبول کند که انقلاب شکست خورده است و رژیم توانسته است (با توسل به وحشیانه ترین تاکتیک ها) از طرفی آپوزیسیون را شکست بدهد و از طرف دیگر با یک دست کردن خود و آموختن دیپلماسی سرمایه داری، و سرازیر شدن دلارهای نفتی، اکنون مدت هاست که بسان یک سرمایه داری متعارف رفتار می کند. انقلاب قریب الوقوعی در دوران گشایش اقتصادی در کار نیست و باید با صراحت اذعان کرد که در دوران سکون بسر می بریم و باید با صرف زحمت بسیار بیشتر تدارک انقلاب آتی را با در نظر گرفتن شرایط واقعی موجود، دید. صحبت از انقلاب و شعار های توخالی انقلابی دادن ما را انقلابی نمی کند تنها اعتماد خواننده و شنونده ما را در بهترین حالت، بعنوان کسانی که با حسن نیست خواهان انقلاب هستند اما درک درستی از اوضاع ایران ندارند، بیشتر از پیش، از ما سلب می کند.

مثال های بالا برای نشان دادن یک روند تاریخی بود. اکنون با تمرکز بر روی مقاله "رشد فزاینده نرخ تورم و مقام جمهوری اسلامی در خصوصی سازی" (کار شماره ۵۱۴) نشان خواهیم داد که نشریه کار از آنجا که قصد دارد بحران و حالت انفجاری را از جامعه امروز ایران نتیجه بگیرد، چگونه پایه ای ترین القبای اقتصاد سیاسی را زیر پا نهاده و در سطحی بسیار نازل، ابتدایی ترین و عام ترین قوانین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را زیر پا می نهد. نویسنده مقاله یک هدف را دنبال می کند. او عزم جزم کرده است که کماکان نشان دهد که اقتصاد رژیم تورم دارد و این تورم باعث بحران انفجاری خواهد شد!! که باز هم نتیجه همان باشد که در این سی سال گذشته در نشریه کار به شرحی که در بالا رفت تکرار شود (زیر نویس-۱)

مبنای فکری هیئت تحریریه کار برای رسیدن به این نتیجه ای از پیش تعیین شده (رژیم در بحران و در آستانه انفجار و سرنگونی) ربط دادن من درآوردی تورم و بحران هست. در درجه اول نویسنده (گان) مقاله اصولاً درک درستی از معنی تورم ندارند. از نظر ایشان بالا رفتن برخی قیمت ها (هر چند سرسام آور) یعنی تورم.

...گرچه افزایش میزان نقدینگی، درافزایش میزان نرخ تورم موثر است، اما باید گفت که این، تنها بخشی از مسئله است وتمام مسئله به این خلاصه نمی شود.

از جمله فاکتورهای بسیار مهم افزایش بی رویه قیمت ها و نرخ تورم، آزاد سازی قیمت هاست.

در درجه اول باید از نویسنده این مقاله پرسید که آیا جامعه ایران را به جامعه سرمایه داری می دانید یا نه؟ و آیا قوانین عام سرمایه داری بر جامعه ایران حاکم هستند یا نه؟ آیا مگر غیر از این است که قانون ارزش همواره بر جامعه ایران نیز حاکم است؟ پس "افزایش بی رویه" قیمت ها دیگر چه صیغه ای است؟ مگر سرمایه دار قادر هست برخلاف قانون ارزش، بدلخواه قیمت کالای خود را بالا ببرد؟ قیمت کالا در سرمایه داری تابع ارزش (مقدار کار انجام شده) کالا هست نه دلخواه این یا آن سرمایه دار. اگر بنا به افزایش

"موفقیت" های شاه بود و بحران اقتصاد جهانی که منجر به افت درآمدهای نفتی شد، با بستن شریان های نفتی بدست نفتگران، سلطنت را سرنگون کرد. فقط کافی است که یک حساب سرانگشتی کرد و به تاریخ با دقت بیشتری نگاه کرد، جمعیت ایران از زمان انقلاب حدود دو برابر شده است و درآمد نفت حدود ده برابر. اما رفقای نویسنده نشریه کار، کماکان اصرار دارند که رژیم در یک بحران اقتصادی بسر می برد. این همان تحلیلی است که زمان جنگ داده می شد، زمانی که نفت بشکه ای حدود ده دلار بفروش می رفت و امروز که جنگی در کار نیست و نفت بشکه ای بیش از ۹۰ دلار بفروش میرسد، نیز استدلال کماکان همان است.

سازمان ما اصرار به نشان دادن بحران سیاسی- اقتصادی دارد. بدون اینکه بالاخره در جایی تعریف خاص و مشخص از بحران را مطرح کرده باشد. آیا همینکه آموخته ایم سرمایه داری در یک بحران عام بسر می برد، کافی است؟ آیا تنها با استدلال به عدم پرداخت حقوق کارگران فلان کارخانه برای مدتی طولانی و برپایی این اعتصاب و آن اعتصاب پراکنده کافی است که ما کماکان شرایط جامعه را شرایط بحران انقلابی و کشاکش انقلاب و ضد انقلاب تعریف کنیم و تاکتیک ها و سیاست های خود را متناسب با شرایط دوران انقلابی مطرح کنیم؟

من بخاطر دارم که در شماره ای از کار گفته شد که انقلاب شکست خورده و باید تدارک انقلاب دیگری دید. اما ظاهراً رفقای سازمان ما کماکان شرایط را همان شرایط بعد سال های شصت و ادامه دوران انقلابی و کشاکش انقلاب و ضد انقلاب ارزیابی می کنند (بدون اینکه آنرا بصراحت اعلام کنند) و اگر اینجا و آنجا اعتصاب پراکنده (کوچک و یا بزرگ) برگزار گردد، بلافاصله سرمقاله کار از "موج" جدید اعتصابات و شدت یافتن تضادهای درونی رژیم سخن می گوید. و هر چند سال یکبار در گوشه ای از مقاله ای در نشریه کار می خوانیم که "...این یک افت موقت است. نه هرگز این "موج" تبیین سیاسی می گردد و تفاوتش با جدا و پراکنده روشن می گردد و نه تفاوت واقعی این اعتصابات پراکنده و عموماً با خواسته های اقتصادی با آنچه لاف لنین در تعریف دوران انقلابی مطرح کرده است، روشن می گردد و نه بعد از بیش از سی سال، این کلمه "موقت" از ادبیات نویسندگان نشریه کار کنار گذاشته می شود.

بحرانی همه جانبه گریبانگیر آپوزیسیون

اوایل انقلاب در نشریه کار نوشتیم که ما اولین کسانی خواهیم بود که پا به عرصه انقلاب می نهیم و آخرین کسانی خواهیم بود که کمپ انقلاب را رها خواهیم کرد. باید کماکان به این قول خود وفادار باشیم اما باید توضیح علمی از انقلاب و مراحل آن و اینکه جامعه ما در کجای آن قرار دارد، را نیز همواره، مد نظر داشته باشیم. اکنون بعد از سی سال این تبیین بیش از هر زمان دیگر عاجل و ضروری به نظر می رسد. عمر جمهوری اسلامی بسیار-بسیار طولانی تر از آن شده است که ما در بدترین کابوس ها و یا بهترین رویاها و یا در "علمی ترین" تحلیل های خود مطرح کردیم و انتشار داده ایم. دورانی را که سال ها قبل آنرا موقت فرض کرده و آنرا دوران "مهاجرت" سازمان خواندیم، به اقامت دائم تبدیل شده است. "افت" های موقتی که هر چند شماره نشریه کار از آن صحبت می کند، معنی "موقت" را به چالش می طلبد!!

این وضعیت مختص سازمان ما نیست. یکی دو نسل پیش سازمان ما انشعابات کوچک و بزرگی را بصورت تراژیک تجربه کرد و در سال های اخیر شاهد آن هستیم که "احزاب" رنگارنگ کمونیست پا در جایی می گذارند که ما در بحبوحه انقلاب و در سال های فاجعه آلود شصت گذارده بودیم.

سازمان ما باید در این مورد نیز پیشتاز باشد

اجازه بدهید عجلاناً تمامی مسایل عاجل انقلاب و سازمان را برای لحظه ای به کنار بگذاریم و آینه ای درمقابل خود قرار دهیم. خود، عملکرد و تحلیل های خود را بررسی کنیم، اما بررسی ای از نوع دیگر؛ بررسی ای که جواب های از پیش تعیین شده ندارد. بررسی ای که (از قبل) تصمیم ندارد بر تحلیل های گذشته خود صحنه گذارد؛ بررسی ای که تصمیم ندارد یک بحران اقتصادی را به رژیم تحمیل کند و یا هر روز، حادثه شدن تضاد های درونی و سیاسی رژیم را نتیجه بگیرد و باز هم نوید انقلاب قریب الوقوع را بدهد و کارگران و دانشجویان را آنچنان مورد خطاب قرار دهد که گویی با آنها و با حتی با بخش کوچکی از آنها ارتباط تنگاتنگ دارد و آنها پیرو این تحلیل ها هستند.

سازمان ما باید رادیکال بودن خود را- یعنی دست به ریشه ها بردن- خود را یکبار دیگر- آنچنان که سنت سازمان بوده است، با تحلیل واقعی از شرایط اجتماعی موجود- و نه انقلابی گری در حرف و تکرار شعارهای به ظاهر انقلابی- یکبار دیگر به اثبات برساند و جایگاه واقعی خود را در بین چپ

تقاضا بر عرضه قیمت کالا بالاتر از ارزش آن بشود، در کوتاه مدت سرمایه ها بسوی تولید آن کالا هجوم برده و بسرعت قیمت آن در اثر افزایش عرضه نزول خواهد کرد. عبارات دیگر قیمت کالا در دراز مدت با ارزش آن منطبق است. قانون ارزش همیشه بر قرار است.

علت اصلی تورم افزایش پول رایج بدون پشتوانه تولیدی است. پول چیزی جز رسید معادل کالای تولید شده نیست. وقتی دولت مقدار پول را بیش از معادل ارزش کالای تولید شده منتشر کند تورم ایجاد میشود چرا که مقدار پول برای خرید، بیش از ارزش تولید شده است. بنا براین ارزش پول کمتر شده و قیمت تمام کالاها بالا میرود نه فقط قیمت چند قلم کالا. این معنی تورم است نه آزادسازی قیمت ها. کنترل قیمت توسط دولت یعنی سوبسید نبود کنترل دولت بر قیمت مساوی با افزایش تورم نیست. نبود کنترل دولت بر قیمت باعث رسیدن قیمتها به ارزش آنان میشود. عدم کنترل بر قیمت توسط دولت ممکن است باعث افزایش چند قلم کالا بشود ولی تورمی نیست

"بنابراین روشن است که درمقیاس عمومی وکلی، نقدینگی ها به سمتی سرازیر می شوند که در آن، از تولید واز عرضه کالا خبری نیست واین یعنی آن که باز هم تقاضا از عرضه جلو می افتد و سبب افزایش قیمت ها و رشد نرخ تورم می شود"

افزایش چند قلم کالا مساوی تورم نیست. اگر قیمت چند قلم کالا بالا برود در همان حال قیمت چند کالای دیگر ممکن است پایین برود. به همین دلیل پایین رفتن قیمت چند کالا هم پدیده ضد تورمی نمیباشد. تورم یعنی بالا رفتن قیمت تمامی کالاها در اثر کمتر شدن ارزش پول.

باید در نظر داشت که **"چک پول"** هانی که توسط سیستم بانکی چاپ و منتشر می شوند و نقش و کارکرد پول را بازی می کنند، این مسئله را تشدید می کند.

..... این **"چک پول"** ها از آنجائی که با سرعت بیشتری نسبت به پول در گردش اند، به نسبت بیشتری نیز می توانند ضریب نقدینگی را تحت تاثیر قرار داده و موجب افزایش نرخ تورم شوند.

واقعا جالب است. واقعا مایلم بدانم نویسنده این مقاله چگونه می تواند این حکم بالا را با بحثی از کلاسیک ها و با مشخصا بحث مارکس در کاپیتال مستدل کند؟ پول، پول است به هر شکلی که باشد. حتما لازم نیست که سکه یا اسکناس باشد. امروزه در بسیاری از نقاط دنیا مردم عادی میتوانند خرید و فروش کنند بدون آنکه یک سکه و یا اسکناس رد و بدل بشود.

سرعت بیشتر گردش سرمایه به ارزش اضافه بیشتر در مدت زمان ثابت منتهی میشود و بر تورم تاثیری ندارد. سرعت گردش پول اگر بصورت سرمایه نباشد باز هم تاثیری بر تورم ندارد. آیا اگر دولت، پول بدون پشتوانه تزریق نکند این چک پول ها مثلا باعث پایین رفتن قیمتها میشوند؟ سرعت گردش پول ارتباطی به تورم ندارد.

تمام این تئوری های مشعشعانه برای نشان دادن تورم (حتی اگر هم تورمی با تعریف واقعی تورم و نه آنچنان که نویسنده مقاله مدعی آن است) وجود داشته باشد، کماکان در سرمایه داری امری عادی است و نه نشانه ای از حالت **"انفجاری"**، آنچنان که نویسنده مقاله ادعا می کند. ترکیه مثال بارز یکی از کشورهای با تورم بسیار بالا برای سال های طولانی می باشد. نویسنده عزم جزم کرده است که به خواننده وخامت اوضاع و انفجاری بودن جامعه را القاء کند. به یکی دو مثال زیر توجه کنید:

با این همه، اوضاع اقتصادی چنان به وخامت گرانیده است که از هر جانب به دولت احمدی نژاد وگذار عنقریب نرخ تورم به حالت انفجاری، هشدار داده می شود.

و یا

....وابستگی حکومتی از اصول گراو دوی خردادی گرفته تا طرف داران رفسنجانی، پی در پی وضعیت انفجاری راهشدار می دهند.

و جان کلام اینکه:

افزایش سرسام آور قیمتها و نرخ تورم که به مرحله انفجار نزدیک می شود، موجودیت رژیم را به خطر انداخته است.

این منطق کور و تحلیل اقتصادی از آنجا که پیشاپیش قصد آنرا دارد که نتایج مشخص خود را بگیرد، بدیهی ترین عامل و مهمترین عامل در اقتصاد ایران را نیز بصورتی واژگونه جلوه می دهد تا به نتیجه دلخواه خود برسد.

چه کسی در دنیا از این واقعیت بی خبر است که اقتصاد ایران اقتصاد نفتی است و درآمد اصلی دولت ایران را درآمد نفت تشکیل می دهد؟ و افزایش قیمت نفت با تاثیر بر تمامی شئون زندگی مردم جهان در چند سال اخیر، حتی کسانی را که دستی از دور بر آتش سیاست دارند را نیز به این واقعیت

آشنا کرده است که قیمت نفت در سالهای اخیر بطور سرسام آوری بالا رفته و درآمد کشورهای نفت خیز جهان را چندین برابر کرده. اینروز ها هیچ مقوله اقتصادی از این امر بدیهی تر وجود ندارد. اما نویسنده مقاله بناچار باید قضیه را برعکس ارزیابی کند، تا امر تورم **"عادی"** در یک سرمایه داری متعارف را به بحرانی انفجاری مبدل سازد.

از سوی دیگر افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی، افزایش قیمت بسیاری از کالاها دیگر را نیز در پی داشته است. از این جهت نیز جمهوری اسلامی و سرمایه داران خصوصی برای تامین کالاها مورد نیاز خود از جمله خرید کالاها واسطه ای از این بازارها، باید پول بیشتری بپردازند.

در اینجا نیز منطق نویسنده کاملا وارونه است. کاهش دلار باعث ارزانتر شدن کالاها امریکایی و گرانتر شدن کالاها اروپایی شده است. چرا ارزانتر شدن کالاها امریکایی در سراسر دنیا اثر معکوس بر قیمتها ندارد؟ امروز به همین دلیل صادرات امریکارو به افزایش است. کاهش ارزش دلار باعث بالا رفتن قیمت نفت در سراسر دنیا شده است. درآمد جمهوری اسلامی از قبال درآمد نفت به همین دلیل بشدت افزایش داشته است. از همین رو توان پرداخت بدهی های دولت باید سهل تر شده، نیاز کمتری به پول بدون پشتوانه داشته باشد.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی در بهترین شرایط دوران زندگی خود بسر می برد. توازن قوا مدت هاست که به نفع رژیم تغییر کرده بود و رژیم قادر شده است که تمامی مشکلات خود را یکی پس از دیگری (با استناد به قهر و دیپلماسی) حل کند. اکنون نیز با درآمد سرشار نفت با یک گشایش اقتصادی روبروست که برای مدت ها ادامه خواهد داشت. تمامی این شواهد و قرائن نشان دهنده این واقعیت هستند که ما وارد دوران سکونی شده ایم که تاکتیک ها و برنامه ای متفاوت با آنچه تا به حال در نشریات و رسانه های خود تبلیغ می کرده ایم، طلب می کند. تا زمانی که تحلیل واقعی و علمی از جامعه ایران نداشته باشیم نمی توانیم جایگاه خود را (بار دیگر) میان کارگران و زحمتکشان ایران باز کنیم. این حقیقت تلخی است که بیان آن، خود شجاعت و صداقت ما را اثبات می کند.

فعالیت در دوران سکون، البته بسیار سخت تر از دوران انقلابی برای یک سازمان انقلابی است. ما مجبور خواهیم بود دوصدچندان کار کنیم تا همان نتیجه ای را بگیریم که در دوران انقلابی امکان پذیر بود.

باید خود را آنچنان که هستیم بشناسیم و جامعه را آنچنان که هست. ما صدای کارگران و زحمتکشان نیستیم. ما کمترین ارتباط را با کارگران نداریم. تکرار شعار کمیته های کارخانه، زمانی که حتی نشریات ما بطور منظم به یک درصد از کارخانه های ایران نمی رسد، همان توهم **"انقلابی گری"** در زمانی ست که سکون سیاسی بر جامعه حکمفرماست.

هسته های سرخ بهترین سامانه برای فعالیت در این دوران است. بشرطی که ما پیگیرانه رهنمودهای سازنده و عملی را در اختیار هسته ها قرار دهیم. برای بسیاری از فعالین سیاسی، تعریف و معنی هسته سرخ و وظایف آن روشن نیست. ادبیات سازمان در این مورد بسیار ناقص، قدیمی و متناقض است.

اکنون زمان آن نیست که توده ها را به خیابان ها فرابخوانیم. از هر اعتصاب کوچک، و پراکنده آنچنان یاد کنیم و تبلیغ کنیم که گویا هر کدام از این حرکات امکان تبدیل شدن به یک انقلاب تمام عیار و سرنوینی را دارند. این تحلیل های غلط برای سال ها به حیثیت سازمان لطمه زده اند. ما باید با شهامت اعضا و کادرهای خود را در این مورد فرموله کرده و در درجه اول آماده مبارزه با حمله آپورتونیستی از طرف نیروهای سیاسی اطرافمان باشیم. سازمان ما باید فعالانه به جنگ آپورتونیست هایی برود که با بیان این حقیقت از دهان ما برای اولین بار، به ما حمله خواهند کرد. سازمان ما باید از لاک خود بیرون آمده و مبارزه را لااقل در محل زندگی خود بصورت فعالانه به پیش ببرد. پتانسیل چپ، در ایران بسیار است و بعد از سال ها نشانه هایی از بازگشت آن به صحنه سیاسی دیده می شود. اما استفاده و کانالیزه کردن این پتانسیل احتیاج به تاکتیک ها و روش های خاصی دارد که آن خود مقاله دیگری می طلبد.

باید بزری دیگر افشاند.

بردیبا- ۱۷ اسفند ۱۳۸۶

زیر نویس

۱- ناگفته نماند که من اعتقاد ندارم که از همان فردای قیام بهمین ماه انقلاب شکست خورد و دوران سکون برقرار شد. مواضع نشریه کار تا سال های بعد از قیام بهمین ماه در مورد تداوم کشاکش انقلاب و ضد انقلاب درست بوده است. اما حدودا بعد از روی کار آمدن دوم خردادی ها، میتوان شکست **قطعی انقلاب و آغاز دوران سکون و عملکرد جمهوری اسلامی بعنوان یک سرمایه داری متعارف** را مطرح کرد.



مرگ یکی از رهبران فارک و سیاست‌های امپریالیستی آمریکا

اکوادور به زمین نشستند و با کشتن رئیس و ۱۷ چریک، جسد وی را با خود بردند. نظامیان ارتش کلمبیا همچنین سه چریک زخمی را به حال خود رها کردند.

ارتش کلمبیا در حالی دست به حمله‌ی نظامی یکم مارس زد که مذاکراتی برای آزادی یازده زندانی جنگی در دست فارک، از جمله یک زن فرانسوی - کلمبیایی به نام اینگرید بتانکور در جریان بود. نیکولا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه، سه مأمور ویژه برای مذاکره با فارک به منطقه فرستاده بود. این سه مأمور قرار بود مستقیماً با رئیس دیدار کنند. نیروهای اطلاعاتی آمریکا با ردیابی مکالمه‌ی تلفنی مأموران سارکوزی و رئیس امکان شناسایی نقطه‌ی استقرار وی و دیگر چریک‌ها را برای نیروی هوایی کلمبیا میسر ساختند.

این نخستین باری نیست که دولت‌های ایالات متحده‌ی آمریکا و کلمبیا آشکارا با اقدامات نظامی و تروریسم دولتی مانعی برای حل سیاسی مسئله کلمبیا به وجود می‌آورند. فارک مشخصاً در سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۸۴ و ۲۰۰۱ - ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ پیشنهادهایی برای غیرنظامی کردن، کشمکش‌ها ارائه داد که هر بار پاسخی نظامی و مرگبار گرفت و فارک را وادار به از سرگیری مبارزه مسلحانه کرد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ فارک حتا یک تشکل سیاسی به نام "اتحاد میهنی" پی‌ریزی کرد و در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری شرکت نمود. موفقیت انتخاباتی این نیرو با قتل عام ۵۰۰۰ عضو و رهبر و نماینده این نیرو و از جمله سه نامزد انتخابات ریاست جمهوری عقیم گذاشته شد. در دهه ۱۹۹۰ بار دیگر فارک دست به تشکیل فوروم‌های عمومی زد و از طریق گفتگو، پیشنهادهای خود را برای اصلاحات اجتماعی و سیاسی ارائه داد. پاسترانا، رئیس جمهور وقت کلمبیا به دستور بیل کلینتون، رئیس جمهور وقت آمریکا به این مذاکرات پایان داد و نیروهای نظامی خود را برای دستگیر کردن مذاکره‌کنندگان فارک گسیل نمود.

فارک بار دیگر اخیراً پیشنهاد نمود که برای تبادل زندانیان جنگی و زندانیان سیاسی، یک منطقه غیر نظامی، بین آنها و دولت کلمبیا، ایجاد شود. نوریبه این پیشنهاد را رد کرد. سپس هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزولا پیشنهاد کرد که به عنوان واسطه اقدام کند. دولت فرانسه از چاوز خواست تا سندی از زنده بودن بتانکور ارائه دهد. فارک پیشنهاد وساطت چاوز را پذیرفت و حتا به طور یک جانبه شش تن را آزاد نمود.

مذاکرات اخیر که نزدیک بود به توافق در زمینه یک تبادل انسان دوستانه برسد تا فارک اینگرید بتانکور و دیگر زندانیان جنگی را با ۵۰۰ چریک زندانی در کلمبیا معاوضه کند، با تجاوز نظامی به خاک اکوادور و مرگ رئیس و چند چریک، بار دیگر آشکارا توسط نوریبه و آمریکا عقیم گذارده شد.

نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا متجاوز از چهار

اسرای جنگی در برابر زندانیان سیاسی را مختل کرد، بلکه زمینه‌های یک تنش بزرگ نظامی - جنگ بین اکوادور و کلمبیا - را هم ممکن نمود. بی‌جهت نیست که کلمبیا اکنون به عنوان اسرائیل آمریکای لاتین نامیده می‌شود. بنا بر این، قتل رئیس و ۱۷ چریک فارک را مطلقاً نمی‌توان به عنوان یک موفقیت نظامی برای کلمبیا و آمریکا به حساب آورد و آن را می‌توان تنها در چارچوب اجرای سیاست‌های تنش‌زای امپریالیستی آمریکا در منطقه‌ای از جهان گذاشت که کنترلش از دست آن خارج شده است.

از صفحه ۳

دیک چنی و رؤیای پیروزی ناتو در افغانستان

تمام جامعه گسترش یافته، بلکه فقر و بیکاری و گرسنگی نیز تشدید شده است. به گفته وزیر آب و انرژی افغانستان، بیش از ۷۰ درصد مردم این کشور به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند. این رقم در مناطق روستایی به ۸۵ درصد می‌رسد. طبق آمار رسمی وزارت کار این کشور، بیش از سه میلیون نفر بیکارند و میلیون‌ها تن آواره اند. فساد، سر تا پای دستگاه حکومتی را گرفته است. اختلاس و دزدی در میان مقامات دولتی به حدی رایج شده است که صدای سازمان کمک‌رسانی "اکسفا" هم در آمده است. در گزارشی که اخیراً از سوی این نهاد انتشار یافته، ضمن اشاره به حیف و میل این کمک‌ها، چنین آمده است "ادارات، به شکل نگران‌کننده‌ای آلوده به فساد هستند و این، روند بازسازی افغانستان را با مشکل روبرو ساخته است!"

ناتو و آمریکا در افغانستان شکست خورده اند. این واقعیت، انکار شدنی نیست. تروریسم و بنیادگرایی اسلامی نیز گسترش یافته است. این واقعیت رانینمی توان انکار کرد. ستایش دیک چنی از نقش ناتو در "مبارزه علیه تروریسم و بنیادگرایی" تغییری در این واقعیت ایجاد نمی‌کند. دیک چنی در رؤیای پیروزی ناتو در افغانستان است. بگیریم که در جلسه آینده ناتو که چند روز دیگر برگزار می‌شود، بر اعزام نیرو و سرباز بیشتر به افغانستان تاکید و در این مورد توافق و تصمیم‌گیری شود، اما این سیاست توفیقی نصیب آمریکا و ناتو نخواهد ساخت.

فرماندهان ارتش‌های اشغالگر و عناصر مرتجع‌ی از قماش دیک چنی، البته این را نمی‌فهمند، مادام که تجاوز و اشغالگری ادامه داشته باشد، اهالی سرزمین اشغال شده نیز علیه متجاوزین و اشغال‌گران دست به مبارزه می‌زنند. اگر تجاوز و اشغال‌گری هست، مقاومت و مقابله با آن هم هست و ثبات و امنیتی در کار نخواهد بود. معضل افغانستان، باتداوم اشغال و اعزام نیروی بیشتر حل نخواهد شد. با کاشتن درخت، جنگل را نمی‌توان پنهان ساخت!

زنده باد سوسیالیسم

دهه است که در این کشور آمریکای لاتین درگیر یک مبارزه‌ی سیاسی - نظامی هستند. دولت کنونی کلمبیا بیش از دولت‌های پیشین این کشور و با تکیه به حمایت دولت آمریکا قصد دارد با عملیات نظامی فارک را نابود کند. اما بعید به نظر می‌رسد که در اجرای این سیاست توفیقی داشته باشد. زیرا فارک یک نیروی نظامی - سیاسی ایزوله نیست. چند روز پس از قتل رئیس و تعدادی از یارانش، روز ۶ مارس، بیش از سی صد هزار نفر در سراسر کلمبیا و از جمله دویست هزار نفر در بوگوتا، پایتخت این کشور در اعتراض به "تروریسم دولتی" دست به تظاهرات زدند تا به ناپدید شدن ۱۵ هزار تن، جابجایی ۴ میلیون نفر در درون کلمبیا و مدفون شدن ۳ هزار نفر دیگر در گورهای دسته‌جمعی نیروهای شبه نظامی اعتراض کنند. این تظاهرکنندگان به خوبی می‌دانند که دولت‌های کلینتون و بوش بیش از ۶ میلیارد دلار کمک نظامی به کلمبیا کرده اند. یک هزار و پانصد مستشار نظامی آمریکایی و ده‌ها نظامی اسرائیلی بیش از ده هزار نیروی شبه نظامی و دویست هزار نیروی ارتش کلمبیا را آموزش می‌دهند.

رانول رئیس‌کمیته که به عنوان فرد شماره دو رهبری هفت نفره‌ی فارک شناخته شده بود، همواره با خطر مرگ رو به رو بود، چرا که بیش از بقیه رهبران فارک با روزنامه نگاران و مأموران ویژه از جمله سه مأموری که سارکوزی فرستاده بود در تماس بود. او به خوبی از این موضوع اطلاع داشت و آگاه بود که سرویس‌های اطلاعاتی کلمبیایی یا آمریکایی یا اصولاً هر سرویس اطلاعاتی دیگر به راحتی می‌توانند رد او را پیدا کنند. بنابراین ردیابی او کاری خارق‌العاده‌ای نبود. اما پرسش این است که چرا در این لحظه‌ی مشخص آمریکا و دولت دست نشانده‌اش در کلمبیا تصمیم به نابودی وی گرفتند؟

تغییر و تحولات اخیر و موفقیت‌های "دیپلماتیک" فارک در زمینه شناسایی این گروه به عنوان یک نیروی سیاسی و نه تروریستی، سیاست‌های امپریالیستی آمریکا را در منطقه با مشکلات بزرگی روبرو کرده بود. اکنون چندین دولت در آمریکای لاتین وجود دارند که دیگر مانند دولت‌های پیشین، منافع اقتصادی - سیاسی امپریالیسم آمریکا را در منطقه تأمین نمی‌کنند. امپریالیسم آمریکا دیگر کوبا را تنها دشمن خود در آمریکای لاتین نمی‌داند و دولت‌هایی مانند ونزولا، بولیوی، نیکاراگوئه و اکوادور و تا حدی آرژانتین و شیلی هم جزو دولت‌هایی هستند که به درجات مختلف با توسعه‌طلبی امپریالیستی و داشتن نقش حیاط خلوت ایالات متحده آمریکا در افتاده‌اند. بنابراین امپریالیسم آمریکا نمی‌خواهد تقریباً تنها نقطه‌ی اتکای بی‌قید و شرطش در منطقه، دولت نوریبه را از دست بدهد. این چنین است که این بار دولت کلمبیا به عنوان مجری سیاست‌های امپریالیستی آمریکا با تجاوز به خاک اکوادور نه فقط مذاکرات برای تبادل انسانی

کودکان کار

کمک های مالی

پدیده ای که جمهوری اسلامی چیزی از آن نشنیده

کانادا

مهران بندر	۳۰ دلار
دریا	۵۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه نصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
رفیق روزبه	۵۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۵ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۵۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۵۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار

هند

دمکراسی شورائی	۱۵ یورو
----------------	---------

سوئیس

شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک

ایران

احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزئی	۵۰۰۰ تومان

آلمان

بهار	۱۰ یورو
رفیق رشید حسنی	۱۰ یورو
کامی	۵ یورو

انگلیس

بهرنگ	۵۰ یورو
یکشنبه های کمونیستی	۳۰ یورو
مهرنوش ابراهیمی	۳۰ یورو
یکشنبه های کمونیستی	۳۰ یورو
یکشنبه های کمونیستی	۳۰ یورو

دانمارک

رسول	۱۰۰ کرون
آهو	۱۰۰ کرون

اجبار به خیابان و کار می کشاند. هر چند که انسان هایی در تلاش برای جمع آوری این کودکان و ایجاد سرپناهی برای این کودکان باشند، اما با گسترش سایه ی شوم فقر بر سرتاسر کشور و رانده شدن هر چه بیشتر توده ها به فقرای اقتصادی، نه تنها از تعداد کودکان کار و خیابانی کاسته نخواهد شد که هر روز بر آن افزوده می شود.

تا جمهوری اسلامی هست، تا مناسبات سرمایه داری هست، کودکان کار و خیابانی باید در خیابان ها زباله جمع کنند؛ یا واکس بزنند و شیشه پاک کنند؛ یا در کارگاه های نمور و تاریک قالی بافی، بلورسازی و غیره روزگار بگذرانند و یا تن فروشی کنند. جمهوری اسلامی ننگ های ابدی بسیاری بر پیشانی خود دارد. یکی از آن ها میلیون ها کودک کار است.

سوء استفاده های جنسی است. یک نمونه برجسته از این موضوع همان "محمد بیجه" قاتل کودکان پاکدشتی است که خود در کودکی مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته و در واقع یکی از همین قربانیان بود. "محمد بیجه" که در کودکی مادر خود را از دست داده بود، کارگر کوره پزخانه بود. به گفته ی پدر یکی از کودکان قربانی، زمانی که وی به همراه خانواده اش برای کار به کوره پزخانه آمده بود، محمد بیجه به وی می گوید "این جا جای امنی نیست، این جا پسر بچه ها گم می شوند و هرگز پیدا نمی شوند، زن و بچه های ات را بردار و از این جا برو".

در مقاله ای که "سهیل آصفی" روزنامه نگار ایرانی منتشره کرده درباره ی "محبوبه" دختر ۱۶ ساله گل فروشی که پدرش کارگر کارخانه چیت سازی است و ماه هاست که حقوق خود را دریافت نکرده آمده است: "محبوبه از اتومبیل های مدل بالایی می گوید که گاه و بی گاه پیش پای او ترمز می کنند و به او پیشنهاد می دهند. او می گوید همیشه از انجام این کارها اجتناب کرده است اما بسیاری از همسالان او راهی جز تن فروشی برای امرار معاش خانواده خود پیدا نمی کنند و تازه خیلی وقت ها حتی پول آن ها را نیز نمی دهند".

خشونت و تنبیه بدنی از دیگر مواردی است که کودکان کار با آن روبرو هستند. تنبیه توسط کارفرما و یا والدین. در گزارشی که رادیو "دویچه وله" تهیه کرده است، مدیر "خانه کودک شوش" در ارتباط با تنبیه بدنی کودکان کار توسط والدین می گوید: "ما ترجیح می دهیم بچه کتک بخورد، اما از پدر شکایت نکنیم. در جمع بدنی نهایی من می بینم اگر پدر را از خانواده بگیریم، لطمه بیشتری به خانواده می خورد. اگر پدر را بگیریم، بچه در این محله ها، جای دیگر کتک می خورد. آیا سر پناه جدیدی به او داده می شود؟ آیا ارگانی از او حمایت می کند؟ نه! این بحث پیچیده ای است که همه ما در آن مانده ایم. موردی بوده که پدر دست بچه شش ساله اش را داغ کرده و به شدت سوزانده، اما ما نمی دانیم باید شکایت کنیم یا سعی کنیم کجدار مرز رفتار کنیم".

آن چه که کودکان را روانه خیابان می کند، آن چه که کودکان را از تحصیل باز می دارد، آن چه که کودکان را وادار به کارهای مشقت بار می کند تنها فقر است. فقر ریشه اصلی اجبار کودک به کار است و سرمایه داران به دلیل سود فراوانی که از قیل کار کودکان می برند، منفعت بردگان اصلی آن.

کار کودکان، موجب برهم خوردن رشد جسمی، روانی و اجتماعی آن ها و محرومیت از آموزش، بازی و مقتضیات کودکی می باشد که به نوبه ی خود نابسامانی های اجتماعی را گسترش می دهد.

اما آیا در حکومت اسلامی امیدی به کاهش آلام این کودکان وجود دارد؟ آیا این کودکان فردایی برای شان قابل تصور است؟

همان گونه که گفته شد، مناسبات سرمایه داری حاکم و رونمای سیاسی موجود به ویژه حاکمیت جمهوری اسلامی دلیل اصلی وجود و گسترش سرسام آور پدیده ی کودکان کار و خیابانی بوده و فقر دلیل روشن و واضحی است که کودکان را به

کودک در جهان یک کودک کار می کند که از این تعداد ۱۲۶ میلیون کودک در شرایط دشوار مجبور به کار هستند. در ایران و براساس اطلاعات رسمی منتشره، بیش از یک میلیون و دویست هزار کودک از تحصیل بازمانده اند که اگر نگوئیم همه، بی شک اغلب این کودکان وارد بازار کار شده اند. تازه آمار یاد شده مربوط به سال ۸۳ بوده و به دلیل "رسمی" بودن آن نمی تواند در برگیرنده ی همه ی کودکان کار در ایران شود. جدا از آن که بخشی از کودکان کار در ایران، کودکان افغانی هستند که به بیرحمانه ترین شکلی از سوی سرمایه داران ایرانی استثمار می شوند.

در ایران، کودکان کار هم چنین از جمله قربانیان حوادث ناشی از کار و پیامدهای ناشی از آن هستند. براساس آمار منتشره دوازده درصد سوانح ناشی از کار مربوط به کودکان کارگر ۱۰ تا ۱۴ سال است. رضا تیموری کفاش یازده ساله ای بود که در آستانه بهار سال ۸۶ در اثر برخورد با پیک موتوری و افتادن به زیر چرخ های اتوبوس جان خود را از دست داد. کودکی که در اثر مرگ زود هنگام پدر، مجبور به مشارکت در تامین معاش خانواده شده بود. از دیگر نمونه ها می توان به سخنان رییس اداره بازرسی سازمان کار و امور اجتماعی همدان اشاره کرد. وی در مصاحبه ای به تاریخ آذرماه سال ۸۶ از مرگ دو کودک کارگر در کارهای ساختمانی و ۵ نقص عضو در میان کودکان خبر داد.

و این صد البته تنها گوشه ی کوچکی از این خطرات است. کودکان کار که در خیابان ها و در میان زباله ها در جست وجوی یک لقمه نان هستند، از جمله کودکانی هستند که در معرض انواع بیماری ها قرار دارند. این کودکان در میان زباله ها به دنبال پلاستیک، نان خشک و آهن می گردند و با جمع آوری و تحویل آن ها به واسطه ها مبلغ ناچیزی را به عنوان مزد دریافت می کنند. براساس گزارش منتشره در سایت "برنا نیوز" در میان کودکانی که مجبور به این کار هستند، حتی کودکانی با فقط ۸ سال سن پیدا می شوند. یکی از این کودکان کار، کودک افغانی "حیدر" ۸ ساله است. وی مجبور است روزانه ساعت ها در میان زباله ها به جست وجوی یک لقمه نان باشد. درآمد وی در ازای روزانه ۲۰ تا ۳۰ کیلو باری که تحویل واسطه می دهد، در چند روز به ۸ هزار تومان می رسد. او مجبور به خوابیدن در آونگی است که سرتاپای اش را کثافات فرا گرفته و بوی آشغال و مگس لحظه ای کودک را راحت نمی گذارند. این در حالی است که براساس این گزارش، متوسط درآمد واسطه ها از این کار چیزی در حدود ۲۰ میلیون تومان در ماه است. اما حیدر ۸ ساله به خاطر جمع آوری زباله ها و تماس با اشیای بُرنده در معرض ابتلا به انواع بیماری ها از جمله ایزز و هیپاتیت قرار دارد و درآمد ماهانه اش به فرض آن که تمام سال را بدون یک روز مریضی و یا تعطیلی کار کند به زحمت به ۶۰ هزار تومان می رسد.

از دیگر خطراتی که این کودکان را تهدید می کند، انواع گوناگون بیماری های روانی و نیز

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمائید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

..۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶ شماره های فکس
..۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲ سازمان فداییان
..۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 522 April 2008

کودکان کار

پدیده ای که جمهوری اسلامی چیزی از آن نشنیده

ماندن برده مورد نیاز است، گاه از آن ها دریغ می کند. حکومتی که به بهشت سرمایه داران، دلالت و اوباشان حکومتی تبدیل گشته است. "دیگر چه چیز از این بهتر، پدران و مادران را به بردهگی گرفته اند و فرزندان شان را نیز به فاحشگی!!" این همان چهره ی واقعی جمهوری اسلامی است.

ممنوعیت کار کودکان یکی از دست آوردهای جامعه بشری و ماحصل مبارزات کارگران و سایر نیروهای مترقی لاقبل انسان دوست است. کودکان کارگر از آن جایی که دستمزدهایی به مراتب پایین تر از سایر کارگران دریافت می کنند، همواره منبع سودی سرشار برای سرمایه داران بوده اند. در کشورهای اروپای غربی اما کار کودکان کمتر از ۱۵ سال ممنوع شده و کودکان بالای این سن تنها در برخی زمینه ها اجازه کار دارند که عموماً همراه با تحصیل است. در قوانین جمهوری اسلامی نیز کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع اعلام شده، اما این ممنوعیت تنها بر روی کاغذ است (همان طور که بر روی کاغذ در سال ۹۴ میلادی به کنوانسیون جهانی حقوق کودک پیوست). جمهوری اسلامی اگر این قانون را تصویب کرده نه برای اجراء که تنها برای نمایش در سازمان های بین المللی و غیره است؛ وگرنه جمهوری اسلامی نه اعتقادی به این قانون دارد و نه تمایلی برای اجرای آن.

براساس گزارش سازمان جهانی کار، از هر ۶ در صفحه ۹

دولت که سال ها تمام تلاش اش این بوده است تا موضوع را از ریشه انکار کند - حال که مجبور به اعتراف شده است - سعی می کند تا حد ممکن آمار این کودکان را پایین تر از واقع اعلام کند. سازمان ها و نهادهای مستقل نیز آن قدر کوچک هستند که قادر به ارایه تصویری روشن از میزان کودکان کار و خیابانی نیستند. آن ها نیز در بهترین حالت به آمار سازمان های بین المللی مانند یونیسف تکیه می کنند که تنها تعداد کودکان کار خیابانی را بین ۴۰۰ هزار تا یک میلیون و دویست هزار نفر برآورد کرده است.

مقامات حکومت اسلامی که به خاطر بیرون ماندن موی دختران و زنان فغان برمی آورند که وای اسلام از دست رفت، در برابر رنج و درد بی پایان این کودکان خود را به نفهمی می زنند و هرگز فریاد "وا اسلاما" سر نمی دهند. شاید آن ها به خوبی می دانند که وجود میلیون ها کودک کار، کودکانی که به جای بازی و تفریح، باید تن به کارهای مشقت بار دهند، به جای آن که در آغوش مادران قرار گیرند در میان کثافات بولند، به جای آن که به مدرسه روند مورد تحقیر و سوء استفاده جنسی قرار گیرند، لازمی حکومت اسلامی شان هست. لازمی حکومتی است که سرتاپای اش را فساد فرا گرفته، حکومتی که با اعمال و اجرای سیاست های دوران بربریت، انسان ها را به برده های قرن بیست و یکم تبدیل کرده است و در این راه نه فقط پدران و مادران کارگر که حتا فرزندان شان را نیز به بردگی گرفته و حتا همان یک لقمه نانی که برای زنده

از همه رفقا و دوستانی که به مناسبت فرارسیدن بهار و سال نو برای سازمان کارت تبریک فرستاده اند، صمیمانه سپاسگزار می کنیم. ما نیز سال جدید را به این رفقا و دوستان و به همه کارگران و زحمتکشان شادباش می گوئیم. با امید به نابودی نظام سرمایه داری و فرارسیدن بهار آزادی و برابری!

رادیو دمکراسی شورانی

رادیو دمکراسی شورانی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۹ / ۵ تا ۱۰ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورانی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورانی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

شماره پیام گیر صدای دمکراسی شورانی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی